**باسمه تعالی**

خارج اصول

۰۶/۰۲/۹۳ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز - تأثیر اجزای جمله در شکلگیری مفاد سایر اجزاء - انصراف از سنخ دلالتهای اطلاقیست یا دلالتهای سکوتی ؟

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**دلالت اطلاقی یا دلالت سکوتی**

بحث مورد دلالت اطلاقی یا دلالت سکوتی بود در سه مرحله این بحث باید بشود یک مرحله این است که فرق بین دلالت اطلاقی و دلالت وضعی چی هست؟ که نتیجه این فرق در تشخیص اینکه چه دلالتی وضعی است چه دلالتی اطلاقی ظاهر می‌شود مطلب دوم تحلیل اصل دلالت اطلاقی است که چطور این دلالت شکل می‌گیرد و به طور کلی چی می‌شود؟ حالا یک بحث کلی‌تر از دلالت اطلاقی هست آن بحث این است که چه عامل سبب می‌شود که علاوه بر وضع امور دیگری در شکل‌گیری ظهور دخالت پیدا کند این بحث کلی‌تر را حالا ما در قالب همین دلالت اطلاقی مطرح می‌کنیم ولی یک سری از نکته‌هایش عام‌تر از این بحث است نکته سوم مصادیق این دلالت اطلاقی و بحثهای تطبیقی این دلالت اطلاقی است خب من یک سری آدرسهایی جلسه قبل دادم از مباحث نکاح حاج آقا فرصت نکردم مباحث دیگرشان را نگاه کنم داشتم نکاح را یک بار دیگر با دقت ببینیم ولی یک سری بحثها، آدرسهای دیگری در مباحث خمس را نگاه می‌کردم یکی دوتا آدرس هست برای این بحث دیدم یکی همان بحث أظنّ و لا أظنّ را که مطرح کردم که گاهی اوقات دوتا کلام هستند که دلالتهای اطلاقی‌شان سبب می‌شود که با وجود اینکه به حسب ظاهر متناقضین باشند ولی تبدیل می‌شوند به ضدینی که لهما ثالث است این بحث را در خمس سال دوم، درس 41، ص3و 4 هم مطرح کردند. یک بحث دیگری اینجا هست وجه استفاده ملکیت از لام اختصاص نخواندم ولی علی القاعده از دلالتهای اطلاقی باید باشد خمس سال سوم، درس شماره 22، ص1و2؛ خب دو سه‌تا بحثهای دیگر هم هست که کلاً به بحث نه به خصوص این بحث ولی به بحثهای مربوط به استعمال و دلالتش بر

وضع و این بحثها مرتبط است آنها را هم آدرسهایش را عرض کنم استدلال به وسیله استعمال بر وضع این بحثش در خمس،‌سال سوم، درس 25،‌ص1و2؛ درس 72، ص2، درس 72، حاشیه ص6؛ درس 74، ص2؛ بحث وحدت سیاق و دخالتش در شکل‌گیری ظهور، خمس سال دوم، درس 14، ص5؛ این هم من مراجعه نکردم ببینیم چقدر در چه چهارچوبی است بحثها را از فهرستی که داشتم در آوردم این را حالا مراجعه کنید ممکن است اینها با همدیگر فرق هم داشته باشند. سال سوم درس 26، ص7؛ یک جای دیگری هم بحثی دارند که این را در جلسه قبل در موردش صحبت می‌کنند حاج آقا دارند «ظاهر عطف العالم علی الخاص أو العکس کون المراد من العام ماعدا الخاص» که در مورد الصالحین و الصالحات از مصادیق این قانون هست. خمس سال دوم، درس 12، ص2و3؛ یک مثالی هم داشتم بحثهای حج را نگاه می‌کردم یک مثالی شبیه همان مثالهای «إذا اجتمعا افترقا و إذا افترقا اجتمعا» شبیه آن در بحثهای حاج آقا دیدم نه به عنوان آن قانون ولی ایشان داشتند «الاضحیة اعم من الهدی نعم قد یراد من الاضحیة ما یقابل الهدی کما اذا قیل هدی أو اضحیة» این هم شبیه همان مثالهایی هست که همان بحثهایی که ما مطرح می‌کردیم که گاهی اوقات اینها اصل اطلاقشان اعم است ولی وقتی مقابل هم قرار می‌گیرند اخص می‌شود به خاطر دفع انصرافی که بعضی از این واژه‌ها به قسم خاصی دارد این هم از همان مصادیقش است.

خب ما در جلسه قبل اشاره کردیم که دلالت ... اصل بحث را این طوری مطرح کردیم هم دلالت وضعیه قرینه تأثیر دارد هم در دلالت اطلاقیه قرینه تأثیر دارد در اینکه این دلالت شکل نگیرد بحث این است که این تأثیر دلالت، تأثیر قرینه به چه شکل هست آیا به یک شکل هست یا باهمدیگر فرق دارد؟ این تحلیل باعث می‌شود که ما نحوه دلالت وضعی و دلالت اطلاقی را بفهمیم. خب یک بیان ابتدایی ممکن است ما تعبیر بکنیم که در دلالت وضعیه قرینه از سنخ مانع اقتضاء هست ولی در دلالت اطلاقیه قرینه جزء المقتضی هست یعنی عدم قرینه جزء المقتضی هست. این بیان است ولی خب این بیان به دلیل اینکه تشخیص مقتضی و

مانع به سادگی انجام نمی‌شود به راحتی خیلی کارساز نیست مطلب درستی هم هست ولی خیلی سودمند نیست در مقام عمل، حالا تحلیلهایی که انجام می‌کنیم هم این عبارت را روشن می‌کند که یکی‌شان دخالت در اصل مقتضی دارد هم در مقام عمل مفید هست برای تشخیص اینکه آیا دلالت اطلاقی هست یا دلالت وضعی است. ببینید ما در اینکه دلالت وضعی هست شرطش این بود که مثلاً تبادر بلا قرینةٍ یک معنایی را بکند. درست است؟ خب این اشکال این بود که گاهی اوقات بعضی مفاهیم تبادر بلا قرینةٍ می‌کند ولی دلالت وضعی نیست دلالت اطلاقی است این مجرد اینکه نبودن قرینه سبب بشود یک مطلبی را ما بفهمیم این لازمه‌اش این نیست که حتماً مستند به وضع باشد می‌تواند مستند به اطلاق باشد اینکه ما در واقع باید آن دلالت ... ما این راه حل را که برای اینکه ببینیم که آیا این دلالت با قرینه است یا بی‌قرینه است؟ به اینکه در مواردی دلالت وضعیه همیشه این شک هست که آیا این دلالت با قرینه بوده بی‌قرینه بوده آن این است که آن محتمل القرینیة را تغییر بدهیم مثلاً یک چیز دیگر جایش ذکر کنیم آیا این دلالت شکل می‌گیرد یا شکل نمی‌گیرد؟ این باز کارساز نیست چون باز یک مطلب فرق بین دلالت وضعی و دلالت اطلاقی را باید یک جوری تحلیل کرد تا از این طریق بفهیمم که این دلالت وضعی است یا دلالت اطلاقی است اما حالا توضیح فرق دلالت وضعی یا اطلاقی وابسته به ... به عنوان مقدمه یک مطلبی عرض می‌کنم آن این است که در اصول یک بحثی ما داریم به نام ورود، و یک بحثی داریم به نام تزاحم خب این را سابق فرق اینها ذکر کردیم حالا به اجمال آن فرقی که قبلاً به تفصیل ذکر کرده بودیم ذکر می‌کنیم. خب تزاحم دوتا حکمی هستند که هر دوملاک دارند ولی امکان استیفای هر دو ملاک نیست قدرت بر هر دو ملاک وجود ندارد مجبوریم یکی را فدای دیگری کنیم اهم را فدای مهم می‌کنیم. این یک جور است اینجا تزاحم چون در مواردی که تزاحم پیش می‌آید به هر حال یکی از ملاکات شارع فوت می‌شود یک شیئی که نیاز مولا به او هست به آن نیاز مولا نمی‌رسد. طبیعتاً انسان اختیاراً نباید زمینه تزاحم را فراهم کند موارد مثلاً إکراه، اضطرار اینها همه از باب تزاحم است شخص برود یک جایی که اجباراً در

دهانش شراب می‌ریزند خب این باعث می‌شود آن بی‌عقلیی که شارع مایل نیست در مکلفین ایجاد بشود ایجاد بشود آن زوال عقل که یک خاصیت خوردن شراب بوده تحقق پیدا می‌کند ولی خب زوال عقل از مردن کانّ چیزش کمتر است خب فدا می‌کند یک ملاک را به جهت ملاک دیگر. این یک سنخ هست. ولی یک جور دیگر این هست که اگر دوتا شیء که باهمدیگر تخالف دارند وجوب یکی باعث بشود دیگری اصلاً ملاکش از بین برود معنای اینکه ملاک از بین برود یعنی اینکه دیگر شارع نیاز به آن نداشته باشد اصلاً شارع نسبت به او مصلحتی در آن نباشد معنای مصحلت و مفسده این است مصلحت آن چیزی است که شارع به تأمینش نیاز دارد ولی اگر در یک صورت آن یکی اصلاً نیاز نباشد. فرض کنید من هم تشنه هستم هم گرسنه اگر من گرسنگی‌ام بر طرف بشود اصلاً تشنگی‌ام می‌پرد اصلاً تشنگی نخواهم داشت نیاز من به آب، یک موقعی نه نیاز به آب هست ولی خب در مقام چیز می‌گویم که تشنگی مهمتر است آب بخورم، آب نخورم تشنگی هست خیلی است مثلاً تشنگی مهمتر از گرسنگی هست ولی نه یک موقع هست اگر غذا بخورم اصلاً تشنگی‌ام می‌پرد دیگر تشنه نخواهم بود این بحث ورود است یعنی یکی از اینها باعث می‌شود که نیاز به دیگری از بین برود اینجا دیگر بحث اهم و مهم نیست چون قرار نیست که یکی از ملاکات شارع از بین برود که من ببینیم کدام را فدای دیگری بکنم نه شیئی که با وجودش با تحققش دیگری اصلاً انسان نیاز دارد باید آن را مقدم داشته باشد ولو آن یکی اگر وجود داشت خیلی هم مهم بود فرض کنید که بعضی چیزها هست که اگر آن تحقق پیدا کند نیاز شخص به ازدواج از بین برود خب طبیعتاً آن کار را انسان انجام بدهد ولو تأمین نیازهای ازدواج خیلی هم بر فرض وجود مهم باشد خیلی اهمیت داشته و امثال اینها ولی خب طبیعی است آن که وارد هست را انجام می‌دهد حالا ورود انواع و اقسام دارد به جعلش وارد است به امتثالش وارد هست به تحقق مجعولش وارد هست انواع اقسام چیزهایی که قبلاً چیزهایش را در کلام آقای صدر هم گذشت.

پرسش: ... پاسخ: نه تزاحم ملاکی دو جور تزاحم وجود دارد یعنی هر دو اینها دوتا ملاک متزاحم هستند با همدیگر اینجا اصلاً یکی‌شان ملاک ندارد شرط ملاک‌داشتن یکی‌شان عدم وجود دیگری است ربطی به تزاحم ملاک ندارد. ما سابقاً بحث کردیم تزاحم ملاکی که آقای صدر تعبیر می‌کند تفاوت جوهری با تزاحم امتثالی ندارد از یک سنخ است اصلاً تفاوتهای یک مقداری اسم‌گذاری است حالا بماند خب اینها بنابراین حالا مثالش آن این است که مثلاً شارع گفته که «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق» شارع امر کرده است به اطاعت پدر و مادر در صورتی که امر به معصیت نباشد خب اگر پدر به کوچک‌ترین محرمات امر بکند یا به ترک کوچک‌ترین واجبات امر بکند اینجا این امرش لازم الاطاعة نیست ولو در جایی که ملاک داشته باشد امر پدر ممکن است خیلی ملاکش هم مهم باشد ولی باید موضوع باید محقق باشد تا آن ملاک امر تحقق داشته باشد. نه جایی که موضوع ملاک‌دار بودن امر پدر محقق نیست خب ملاک ندارد بنابراین کوچک‌ترین واجبی از واجبات بر ادله لزوم اطاعت پدر وارد می‌شود اینجا دیگر بحث اهم و مهم و آن بحثها پیش نمی‌آید این دوتا تفکیکش خیلی در بحثهای فقهی و اصولی مهم هست که از هم دیگر تفکیک داده بشود اینها، این بحثهایی که کردیم در مقام امر و نهی بود در مقام حکم واقعی بود در مقام ثبوت بوده ملاک یک حکم ممکن است بر ملاک دیگری ورود داشته باشد یا این دوتا باهمدیگر متزاحم باشد شبیه همین بحث در مقام شکل‌گیری ظهورات در مقام دلالت و در مقام اثبات هم معنی دارد گاهی اوقات دوتا شیء ظهوران متزاحمان هستند گاهی اوقات دوتا شیء یکی‌شان منشأ می‌شود که ظهور شکل اصلاً نگیرد ظهور شکل نگیرد توضیح ذلک اینکه ببیند ما مثال معروف مجاز را در نظر بگیرید «رأیت اسداً یرمی» اسد به جهت وضعش مراد رجل شجاع است و در «رأیت اسداً یرمی» خب اراده استعمالی‌اش هم به نظر ما همان اسد هست ولی بحث سر اراده تفهیمی است در مقام اراده تفهیمی اصل اولی این هست که وقتی می‌گویم «رأیت اسداً» واقعاً اسد را دیده باشم ولی از یک طرف دیگر کلمه یرمی وجود دارد چون غالباً دوتا غلبه اینجا با همدیگر تزاحم دارند غالباً آن چیزی که لفظ در آن

استعمال می‌شود مراد تفهیمی هم همان هست غالباً این طوری است ولی از یک طرف دیگر یک غلبه دیگری وجود دارد یک غلبه‌ای که خیلی قوی هست آن این است که اسد که معنای حقیقی، یعنی شیر که معنای حقیقی اسد هست رمی که معنای ظاهریش پرتاب تیر هست تیراندازی است نه مثلاً گِل پرت کردن نه مثلاً امثال اینها آن را رمی نمی‌گویند می‌گویند تیراندازی و تیراندازی کار شیر نیست کار انسان است اینجا دوتا مقتضی ظهور وجود دارد این ظهور ناشی از آن غلبه است یعنی آن غلبه‌های منشأ می‌شود که ظهور شکل بگیرد چون غالباً متکلّمین در مقام اراده تفهیمی همان اراده استعمالی را به کار می‌برند این اقتضاء می‌کند که اسد معنای حقیقی‌اش که در مقام اراده تفهیمی اراده شده باشد از یک طرف دیگر نسبت به یرمی هم همین مطلب هست یرمی هم در مقام اراده تفهیمی باید همان معنای حقیقی‌اش اراده بشود بعلاوه اینکه خارجاً هم ما می‌دانیم که معنای حقیقی یرمی که تیراندازی هست از شیر تحقق پیدا نمی‌کند خب اینها مقضیاتی هستند که اقتضاء دارند دوتا شیء متنافی را، اقتضای متنافیین دارند خب با همدیگر درگیر می‌شوند هر کدام قوی‌تر باشند ظهور بالفعل بر طبق او خواهد بود که معمولاً می‌گویند قرینه چون اقوی هست در اینجا در ذوالقرینة باعث می‌شود که ظهور بر طبق این قرینه شکل بگیرد و مجاز از کلام فهمیده بشود ولی بعضی چیزها هست اصلاً این شکلی نیست بحث دلالت اطلاقی این است اصل اینکه این دلالت داشته باشد به دلیل اینکه متکلّم چون سکوت کرده این دلالت هست بعضی دلالات اصلاً اصل اقتضاءش به خاطر سکوت متکلّم است اصلاً ببینید ما عرض کردیم که یکی از دلالتهای اطلاقی این هست که اگر گفتند عَلِمَ

پرسش: ... پاسخ: نه این این طوری نیست دیگر قابل تطبیق نیست این بحثی که اینجا داریم در آن قابل تطبیق نیست.

ببینید نه بحث این است که اقتضاء‌ش به خاطر نبودن آن نیست فعلیتش نبودن یرمی دخالت دارد ولی بحث این است اصل اقتضاء، اصل اینکه آن مقتضی بودنش دخالت داشته باشد آن متوقف بر قرینه نیست. اما بعضی چیزها هست اصل دلالت و مقتضی‌اش معلول سکوت هست مثلاً ما می‌گوییم علمت بعدالة زیدٍ

می‌گوییم ظاهر این کلام این هست که من عدالت زید را در زمان علم، علم دارم ظاهر تعلق علم به شیئی این است که زمان علم و معلوم یکی باشد این ظهور از کجا نشأت می‌گیرد در مورد این صحبت می‌کنیم آن مرحله دومی که می‌خواهیم بحث کنیم در مورد همین هست که تحلیل دقیق‌تری داشته باشیم از دلالت سکوتی. ولی به هر حال بحث سر این هست که ما در واقع اصل اینکه این هیئت،‌هیئت تعلق علم به شیئی دالّ بر این باشد که زمان فعل و زمان متعلق فعل یکی باشد این وضع که نیست این چون می‌گوییم اگر قرار بود زمانشان متفاوت بود متکلّم باید ذکر می‌کرد یک چیزهایی هست که عرف متعارف می‌گوید اگر بر خلاف او بود متکلّم باید ذکر می‌کرد خب حالا اگر یکجایی متکلّم ذکر کرده باشد اقتضاء ندارد بر اینکه ... موارد اطلاق مقامی را که حالا ما مثال می‌زدیم ما می‌گفتیم که اگر کسی بگوید من مثال معروفی که ما زیاد می‌زنیم می‌گوییم من رفتم حرم حضرت معصومه سلام الله علیها آقای جوادی آملی را دیدم خب آقای جوادی آملی همیشه از جهت لباس آراسته بیرون می‌آید اگر احیاناً آقای جوادی آملی بدون عبا باشد ما ذکر می‌کردیم خب اینجا اگر یک متکلّم گفت که من رفتم حرم دیدم آقای جوادی آملی بدون عبا آنجا قرار گرفته خب این ظهور ندارد که آقای جوادی آملی بدون با عبا بودند خب چون تصریح کردند که بدون عبا بوده این اصلاً مقتضی ندارد بر اینکه دلالت کند بر اینکه آقای جوادی آملی با عباست چون اصل آن دلالت ناشی از این بود که اگر بر خلاف آن حالت باشد ذکر می‌کرد خب وقتی ذکر کرده خب ذکر کرده دیگر، پیداست دیگر این دلالت از اینجا ناشی شده بود که ... یعنی قرینه در مرحله اقتضاء دخالت دارد همان مطلبی که عرض کردم این در واقع توضیح همان مطلب اولیه است.

پرسش: در مقام بیان هم نیست ... پاسخ: که طبیعتاً دلالت نخواهد داشت دیگر، چون شرط اقتضاء دلالتی‌اش این هست که آن وجود نداشته باشد. حالا اگر یک مطلبی باشد ظهور داشته باشد کلام ما یک چیزی باشد اقتضاء است صریح نباشد اقتضاء ظهوری داشته باشد یک مرحله‌ای از حداقل مراحل ظهوری را ظهورساز را داشته باشد در اینکه ایشان عبا روی دوششان نبود خب این دیگر ظهور این

کلام نخواهد داشت در اینکه ... چون ایشان عبا بر دوششان بوده چون بر دوش بودن عبا به جهت این نیست که متکلّم در مقام بیان جهت هست ما می‌گوییم اگر بر خلاف او بود ذکر می‌کرد خب این هم که ذکر کرده فرض این است که حداقل مراتب ظهور و اعتبار را دارد و این شکلی تمام دلالتهای سکوتی شرط اصل اقتضاء‌ش این هست که سکوت متکلّم اقتضای این معنی را دارد. مثلاً ما می‌گفتیم که ... پس بنابراین بحث این است که دلالت سکوتی از سنخ ورود در مقام ظهور است یعنی وجود قرینه باعث می‌شود که اصلاً ظهور شکل نگیرد به خاطر همین ما تزاحم در مقام ظهور نمی‌بینیم و این تزاحم در مقام ظهور چیزی است که ما وجداناً درک می‌کنیم یعنی اینکه دو چیز مختلف اینجا وجود دارد و اینها هر کدام یک اقتضاء متناقض دارد این را ما درک می‌کنیم ما در واقع ... «رأیت اسداً یرمی» یک ظهور بدوی اسد دارد یک ظهور بدوی یرمی دارد این ظهورهای بدوی در شکل‌گیری ظهور نهایی دخالت دارند و این ظهور بدوی چیزی هست ما درک می‌کنیم ولی در دلالت سکوتی ظهور بدوی هم ندارد و اصلاً با همدیگر درگیریی ندارند پس بنابراین این چیزی هست که وجداناً ما درک می‌کنیم.

پرسش: ... پاسخ: چون می‌دانیم که نکته‌اش اطلاق نیست نه علتی که این ظهور را شکل می‌دهد آن نکته‌اش این نیست که سکوت منشأ دلالت ... علت دلالتش این هست که اصل اولیه این هست که انسان همان چیزی موضوع‌له هست مستعمل‌فیه را ...

پرسش: ... پاسخ: به آن جهت شاید نیست ما می‌دانیم که به این جهت نیست، نه بحث شاید نیست

پرسش: ... پاسخ: نه مطلبش را دقت کنید اینها چیزی نیست که شایدبردار باشد.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»